

که بر او زنا سینه خنده ای درم ز بر اطمینان بر یکسده زبان آتشیم هست
یک در یکسده آتش کی و از کلمه سوزم و از کلمه ناله سوزم از زبان نوزاد
صفا سینه در سر و چشم برین خوبی تو کوی چشم از تو مراد در وجه بخت
بر سر چشم سینه از من مراغت ابله در سن بر تو کین و عظیم بی معنی مراد
سز یکسده پوری که بر معنی و عظیم باشم تا شرا ترمین علم قبول آفر
سخن در اجتناب ما در استغناء صفت هست سوز بر ما چنانچه کرده او مستحکم
استغناء در چه شود اخذ نگری ای دل چه در دهر یکسده از تو کلمه
نه فانی ای کوی که دلمه نامیزد ایله و الله العلی و الله العلی و الله العلی
صنجه عینی مطلق در بند و خصم که قنجر در لاجرم که مکر فسون تا
ایلم ز بر عالم الغیب در جانا که صدق و اطمینان کرد چه خوش صید
کردی بنام چشم مست را که کلمه نه خوش صد الملوک سنگ مست چشم
که با نیم که کسی فرغان و چشمی را ازین بهتر یکسده که کسده وحشی مرغی
بودن نیک طو تا چشم مست در مراد ذات با ری در کسده وحشی که عین در
مشتی از این دل لری بر حبه ایله مرغ دست آموز کی خوش خسته خوری آشنا
ایر در چه چشم مست در مراد صفت جسمی از لقا اتصال در خوار از چشم
که در پیش سر کوی است ابله ایکن بر هر ابله ای انعام ایچی زیر استک سر کوی
در ویشی در ی دیگر عینی دانور در دیگ یکسده بر غریقه چشم بر غریه طوط
طوتاز من از پیر سخنان دیکم که استهای مراد است من مرشد کاملن مراد
که است کوردم که آیین دریا بی زاجی سز یکسده که دریا مسنون اولن
آیین و عادت بر عادت طوتاز من آیین آیین و آیین آیین آیین آیین
یکسده و آیین من بو آیینی بر کون الم سکنه و کی الم کوردم معنی صورت

سود نایب

سمی

سسی ایروم اگر یکسده ز این آتش ز با پی در یکسده اگر بر آتش بر زبان
تا در نظر ایچ هر زنا تا در نظر آفر آینه در مراد صفت عشق ایلم صفت عشق
دل در که صاحب مقام در آتش و مراد حال در زیرها حاکم عالی بر بی
خاطی کی در که بر دم پیدا بر دم پنهان اولور صفت عشق صفت حال
اولن صفت در مقام ثبات اوزن اولن قرب در سز یکم شوی تک بو بیت
لرین روشن در مشوی و ز نو از شهای صحه ایوان راه تا بو آفر او مشام
و حال راه حال چون کلن سزا آن ز با عروس و بین مشام آن طورت
آینه با عروس و خلق بینه عینت و شانه نین و وقت طوت نیست
شاه و عریزه خلق که در عالم و خا صان زانو و سز خلوت انزوا
با عروس و حبت بسیار اهل حال از صوفیان تا در دست اهل عالم
انزویان با این شهر بر سینه بن زنا جنبه حبت و آرم با شاه
جیب طوتر بر بو سینه لطف سوسسی ایله که سز نایب کا حفظ با آفر
در ز یکسده که حافظی باشند ایضا چون التوت با تو در مراد
و با بخلین شاه چون تمام رعایت و احسان از تو بگذرد و از استغنی
دارم که در کل ز سبیل بیان دارم بر همجویم و از در کلمه ایلم صفت
سبل دن سبیلان طوتر بهار عارضش کلن بخون از عزان دارم ایلم
عارضی هم دی ارضوانک تانم در خط طوتر معنی ایلم عارضی هم مدح از عوان
دن در کلین و لطف در غیا در خط سبیلان خور سبیل در خط
عباری ایلم خوشی یکا غنم اور تری یارب حیات جا و دانش نه که
حسین جا و دان دارم اگر ایچی جان و بر که ایچی سز طوتر ایچی
بیت صاحبان مراد مرشد اولن در سز در ز چشمش جان شایر

خطه با صفت بجز